

بِسْمِ اللَّهِ الرَّمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ».

مطالبی که از نظرتان می‌گذرد شامل دو مقاله است: «فهم قرآن» و «در پاسخ دوستان» که پاسخ کوتاهی است به اظهارات دوستان مخالفان که در مکتوب «چگونه قرآنی باشیم؟» (همراه با بسی بی‌مهری!) آمده و نیز در پاسخ سایر کسانی که پیامبر خدا (ص) را «عالم به غیب» و «آگاه از ضمائر مردم» می‌دانند و به آن بزرگواران صفت «حضور در همه جا» می‌دهند که از صفات خاص خداوند نامحدود است، نه مخلوق محدود؛ و همچنین «تضرع و التجاء» به درگاه ایشان و «اظهار ذلت» در برابر آنان را نه تنها جائز، بلکه لازم دانسته و ملاک و معیار حق و باطل را نه قرآن، بلکه شعر شاعران و روایت راویان می‌دانند.

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»

«أَنَا مَتْرُوفٌ بِالْأَسَاسِ»

«ذَلِكَ بِمَنِّي وَبِمَنِّي وَبِمَنِّي»

تهران ۱۳۸۱/۱۱/۵ (رهنما)

Ketabton.com

فهم قرآن

در قرآن کریم روی سخن با «مردم» و «مؤمنین» است و پیوسته آنان را با عبارات «یا أَيُّهَا النَّاسُ» و «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مورد خطاب قرار می‌دهد و فرموده است: «... قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ آيَاتِ...» (بقره: ۱۱۸) و نیز در چندین آیه آمده است: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ...» (بقره: ۲۴۲) یا «... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ...» (بقره: ۲۶۶)

در موارد متعددی خداوند، قرآن کریم را به صفت «مبین» یعنی روشن و آشکار توصیف نموده است: «... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ.» (مائده: ۱۵) «... تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.» (یوسف: ۱) «... تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ.» (حجر: ۱) «... تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ.» (نمل: ۱) «... إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ.» (یس: ۶۹) «... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.» (نساء: ۱۷۴)

و همچنین فرموده است: این کتاب به زبان عربی روشن و آشکار است. «... وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ.» (نحل: ۱۰۳) «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.» (شعراء: ۱۹۵) با این همه تأکید و تکرار خداوند که: «ما آیات را بر شما روشن ساختیم؛ خداوند اینچنین آیاتش را بر شما روشن می‌کند؛ این... کتاب روشن و آشکار است؛ نور و کتاب مبین است؛ به زبان عربی واضح و روشن است.» جای تأسف است که کسانی پیدا می‌شوند که این کتاب درخشان و نور مبین را، همچون اوراد جادوگران و ساحران، مرموز و پیچیده و غیر قابل فهم معرفی می‌نمایند و برای اثبات نظر خود، به آیه ذیل استناد می‌کنند: «... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...» (نحل: ۴۴) «... و بر تو ذکر را نازل کردیم تا بر مردم آنچه را که بر ایشان نازل شده بیان نمایی...» می‌گویند: منظور از «بیان تمایی» یعنی «تفسیر کنی». بنابراین قرآن به تنهایی غیر قابل فهم است.

این سخن دو گونه پاسخ دارد:

الف - پاسخ نقضی:

۱- این نظر با آیات متعددی که به برخی از آنها در بالا اشاره شد، که: «مخاطب قرآن مردم و مؤمنین اند، قرآن کتاب هدایت است، نور مبین است، ما آن را آشکار کردیم، به زبان عربی روشن است و...» متناقض است.

۲- چطور بدون آوردن تفسیری از پیامبر(ص)، معنی آیه را فهمیدید و به آن استناد می‌کنید؟! این نیز تناقض است.

۳- اگر لازم بود، درک و فهم معنی هر آیه‌ای منوط به تفسیری از پیامبر(ص) باشد، پس چرا پیامبر خدا(ص) چنین تفسیری را در اختیار مردم نگذاشتند که تمام آیات قرآن در آن تفسیر شده باشد؟

۴- روایاتی که در مورد آیات وجود دارد متناقض است، صحت و سقم آنها را چگونه باید تشخیص داد؟

۵- روایاتی که می‌گویند: سخنان ما را به قرآن عرضه کنید تا درست و نادرست آن مشخص شود، آنقدر زیاد است که برخی بزرگان همچون شیخ مرتضی انصاری، در مورد آنها ادعای تواتر نموده‌اند، اگر قرار باشد قرآن مستقلاً فهمیده نشود، چگونه می‌توان روایات را به آن عرضه کرد؟ آیا این «دور» نمی‌باشد؟! (از طرفی برای تشخیص درستی روایات باید آن را به قرآن عرضه داشت و از طرف دیگر برای تفسیر آیات باید از روایات استفاده کرد!!)

۶- افرادی که این نظر را دارند، نمی‌توانند به قرآن استناد کنند و برای فهم هر آیه‌ای باید به روایتی متشبث شوند؛ یعنی باید برای فهم کتابی که قطعی و تردیدناپذیر است، به روایاتی که ظنی و قابل تردید است، روی آورند؛ و این همان نظریه «اخباری‌گری» بوده که مردود و مطرود است.

۷- با قبول این نظریه، دیگر ملاک و معیار و میزانی برای تشخیص حق و باطل وجود نداشته و پیروان هر مکتب و مسلک و مذهبی، به استناد روایات مورد قبول خود، قرآن را تفسیر نموده و در حقیقت آراء و عقائد خود را به قرآن تحمیل می‌نمایند.

ب - پاسخ خلی:

برای روشن شدن معنی کلمه «لَتَّبِیْنَ» در آیه شریفه فوق (نحل: ۴۴) به آیه ۱۸۷ آل عمران توجه می‌کنیم: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلا تَكْتُمُونَهُ» (خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که آن را [یعنی مطالب کتاب آسمانی را] بر مردم بیان کنند و کتمان نمایند).

همانطور که ملاحظه می‌شود: واژه «تبیین» در برابر «کتمان» آمده و کاملاً واضح است که منظور از آن، همان آشکار کردن و اظهار نمودن آن می‌باشد و نه تفسیر و توضیح.

و نیز در آیه ۱۵۹ بقره می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى، مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ، أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.» (همانا کسانی که آیات روشن و هدایتگر ما را، بعد از آنکه برای مردم در کتاب آسمانی بیان کردیم، کتمان می‌کنند، آنان مورد نفرین خداوند و نفرین کنندگانند).

به عبارات آیه شریفه فوق بیشتر دقت کنیم:

ما أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ: آنچه ما نازل کردیم تبیین و روشن است.

وَ الْهُدَى: آنچه ما نازل کردیم هدایتگر است.

بَيَّنَّاهُ: ما آن را بیان کردیم و آشکار نمودیم.

لِلنَّاسِ: برای مردم بیان کردیم. (نه برای قشر خاصی که فهم آن منحصر به آنان باشد).

فِي الْكِتَابِ: در کتاب بیان کردیم. (نه در جای دیگر که از اسرار و رموز بوده

و جنبه خصوصی داشته باشد).

يَكْتُمُونَ: کسانی آن را کتمان می‌کنند (و به مردم بی‌سواد و بی‌اطلاع اظهار

نمی‌کنند و یا با تأویلات و توجیهاات، کلام را از موضع اصلی خود خارج می‌کنند و

حتی با سوادان را نیز منحرف می‌نمایند!)

أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ: آنان مورد نفرین خداوند و

نفرین کنندگانند.

و در آیه بعد می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ يَتَّبِعُوا؛ فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا أَتَّوَابٌ أَلْرَّحِيمُ.» (بقره: ۱۶۰) (مگر آن کسانی که توبه کردند و اصلاح نمودند [و ضررها را جبران کردند] و [آن حقایق و آیات روشن را بر مردم] بیان نمودند؛ پس توبه ایشان را می پذیرم و من توبه پذیر و مهربانم.)

نتیجه اینکه «تبیین» در برابر «کتمان» است و عبارت «لِتَّبَيِّنَ لِلنَّاسِ» در آیه شریفه ۴۴ نحل هرگز نمی رساند که قرآن کریم بدون تفسیر پیامبر (ص) و بدون روایت، غیر قابل فهم است؛ بلکه به عکس، همان طور که ذکر شد، روشن بودن و واضح بودن و آشکار بودن آن را می رساند.

به علاوه خود قرآن کریم می فرماید: «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ.» (آل عمران: ۱۳۸) (قرآن بیانی برای عموم مردم است.) بنابراین چه نیازی به بیان داشته باشد؟! لذا منظور از بیان قرآن بر مردم، همان خواندن و اظهار آن است.

* * *

گر چه قرآن کریم برای هدایت بشر آمده و «هُدًى لِّلنَّاسِ» است اما هدایت الهی شامل کسانی می‌گردد که اهل پرهیز و انصاف باشند: «ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيْهِ، هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ.» (بقره: ۲) (بی تردید این کتاب هدایتگر پرهیزگاران است.) و همچنین هدایت الهی شامل کسانی می‌شود که در باره خدا و در راه حق مجاهدت و تلاش مخلصانه داشته باشند: «وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيْهُمْ سُبُلَنَا.» (عنکبوت: ۶۹) (و آنانکه در باره ما مجاهدت کنند حتماً و محققاً به راه‌هایمان رهبریشان خواهیم کرد.)

کتاب آسمانی که منبع و سرچشمه و مأخذ اصلی دین الهی است اعتقادات و معارف و جهان‌بینی یک فرد مؤمن و جامعه اسلامی را بیان داشته و بسیاری از احکام و ارزش‌ها و اخلاق اسلامی و الهی به نحو کامل و اتم در آن آمده است. به طوری که وقتی از خُلق رسول خدا(ص) از یکی از همسرانش می‌پرسند پاسخ می‌دهد: «كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ.»

البته خدای متعال تفصیل برخی از احکام را به روش عملی پیامبر(ص) واگذار نموده و مثلاً کیفیت و تعداد رکعات نماز و جزئیات مراسم حج را به پیامبر(ص) تعلیم داده و آن حضرت نیز اجراء کرده و عملاً به مؤمنین آموخته و آنها نیز نسل اندر نسل آن را انجام می‌دهند.

قانون الهی برای همگان یکسان است؛ یعنی همه در پیشگاه قانون برابرند؛ همانطور که به مؤمنین فرمان می‌دهد: «اَتَّبِعُوا مَا اُنزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ.» (اعراف: ۳) (از آنچه از سوی خداوندتان بر شما نازل شده پیروی کنید.) و به پیامبر نیز می‌فرماید: «وَ اَتَّبِعْ مَا يُّوحَىٰ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ.» (احزاب: ۲) (از آنچه از سوی خداوندت بر تو وحی می‌شود پیروی کن.) اگر مردم را به تقوا و امانتداری و عفو و ایثار و حُسن خُلق و... توصیه می‌کند از رسول خدا(ص) بیش از دیگران انتظار دارد. رسول خدا(ص) نیز در تمام این صفات پیشتاز و مظهر تقوا و امانتداری بوده و به تصدیق خداوند متعال صاحب خُلق عظیم بوده است: «وَ اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقِيْ عَظِيْمٍ.» (قلم: ۴) و اگر مردم را به رعایت عدالت نسبت به دوست و دشمن فرمان

می دهد و می فرماید: «وَلَا يَجْرِمُكُمْ سُتَاتَانُ قَوْمٍ عَلَيْكُمْ...» (مائده: ۸) رسول خدا (ص) خود عادل ترین آنها است.

خلاصه اینکه هیچکس فوق قانون محسوب نشده و از نظر این کتاب الهی همه در برابر خداوند متعال مسؤولند: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» (اعراف: ۶) (قطعاً تمام کسانی که پیامبر بر ایشان فرستادیم و نیز خود پیامبران مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.) و روز قیامت نَسَب برداشته می شود: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ...» (مؤمنون: ۱۰۱) و حتی پیامبرزادگان نیز امتیازی بر دیگران نخواهند داشت؛ و خداوند متعال در همان دوران مکی به پیامبر (ص) می فرماید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (احقاف: ۹) (بگو من نو در آمدی از پیامبران نیستم و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد و جز از آنچه بر من وحی می شود پیروی نمی کنم و جز هشدار دهنده آشکاری نیستم.) و صریحاً می فرماید: ای پیامبر (ص) وظیفه تو راهنمایی و ارشاد و ابلاغ است هدایت و راهبری و تغییر درون و ایجاد تحوّل در روحيات مردم و توفیق ایمان در دست خداست و او هر کسی را که لایق بیند هدایتش خواهد کرد: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَسَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (قصص: ۵۶) ای پیامبر! حساب آنها با تو نیست: «مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» (انعام: ۵۲) همانا تو فقط یادآوری کننده ای و سیطره ای بر آنها نداری... بازگشت آنها به سوی ما و حساب آنها با ماست: «فَلَذَكِّرْ؛ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ؛ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ... إِنْ أَلَيْنَا وَإِيَابَهُمْ؛ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (غاشیه: ۲۷-۲۲) گویی جفاهای دشمنان و تهمت های ناروای آنان نسبت به ساحت مقدّس قرآن کریم، در طول تاریخ اسلام، کم بود که کم لطفی های دوستان نیز به آن افزوده شد.

آری دوستان نیز به استناد برخی روایات بی اساس و اعتماد به سامری های لامیاس، گاه آن را «تحریف شده» و زمانی «کساسته شده» و یا «غیر قابل فهم» و... معرفی نموده اند، و بدین ترتیب آب در آسیاب دشمن ریخته و

ناخواسته با آنان هماهنگ شدند. اما خواست خداوند و اراده تغییرناپذیر او بر این تعلق داشته که علینرغم این همه تهمت‌ها و دشمنی‌ها و بی‌مهری‌ها، آن را از گزند حوادث محفوظ دارد، تا این معجزه باقیه و حجّت بالغه الهی و این امام مبین همچنان حفظ شده، زنده و جاوید بماند و خود پاسخگویی تمام مشکلات و شبهات بوده و تا ابد هادی و راهنمای انسان و هدایتگر شایستگان باشد.

آری «خداوند» را و «کتاب خدا» را و «دین خدا» را، پیوسته یارانی است همچون «مؤمن آل فرعون و فرعونیان و کاتبان و فریسیان و کاهنان معبد سلیمان» که تا پای جان و نثار خونشان، ایستادگی خواهند کرد.

بحمد الله اکنون اکثر قریب به اتفاق مسلمانان ظاهراً اذعان دارند که قرآن نازل شده بر پیامبر (ص) همین است که در دسترس ماست. اما متأسفانه به جای تسلیم شدن در برابر آن، عقائد و آراء فلسفی، کلامی، فقهی و مذهبی و حتی سنت‌ها و آداب و رسوم قومی و قبیله‌ای خود را آگاهانه و ناآگاهانه بر آن تحمیل می‌کنند و کتابی را که برای رفع اختلافات فکری و عقیدتی و... آمده مایه اختلاف معرفی می‌نمایند.

آری سوداگران و سردجریان با همه کتاب‌های آسمانی چنین کرده‌اند زیرا که همه کتاب‌های آسمانی برای رفع اختلاف آمده بودند نه برای ایجاد اختلاف: «... وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا آخْتَلَفُوا فِيهِ...» (بقره: ۲۱۳) «... و همراه آنان کتاب را به حق فرستاد تا داور اختلافات بین آنان باشد...» مگر نه اینکه فرموده است: «... وَ اٰخْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ جَمِيْعًا وَّ لَا تَفْرُقُوْا...» (آل عمران: ۱۰۳) «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید» و فرموده: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا...» (أنفال: ۴۶) «از خدا و رسولش فرمان برید و تنازع نکنید...» «لَا تَفْرُقُوْا» و «لَا تَنَازَعُوْا» نهی الهی است و ارتکاب آن زیر پا گذاشتن فرمان خداست.

خدای متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ...» (نساء: ۵۹) (ای مؤمنین! از خدا و رسول و اولی الامر تان اطاعت کنید و چون در امری اختلاف کردید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و پیامبر برگردانید...)

بنابراین خدا و رسول (ص) (کتاب و سنت) رافع اختلافند. سنت پیامبر (ص) مؤید قرآن است نه ناقض آن و آن روایات واحدی که متفق علیه نیست و یا مخالف نص و ظاهر کتاب خداست و همچنین اخبار ضد و نقیض و اختلاف برانگیز نمی تواند گویای سنت پیامبر (ص) و دین الهی باشد. امام و پیشوای مؤمنان علی (ع) چه خوب آیه فوق (نساء: ۵۹) را توضیح داده و چه خوب معیار و میزان تشخیص سنت پیامبر (ص) را بیان فرموده است. در آنجا که می فرماید: «الَّذِي إِلَى اللَّهِ: الْأَخَذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَ الرَّذُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخَذُ بِسُنَّتِهِ النَّجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُمَفَّرَةِ.» (نهج البلاغه؛ نامه امام به مالک اشتر نخعی) (برگرداندن به خدا پیروی از محکومات کتاب و برگرداندن به رسول پذیرفتن سنت اوست که همه را با یکدیگر متحد و جمع می کند و پراکنده نمی سازد).

برخی در برابر دعوت به کتاب خدای گویند: «منحرفینی چون خوارج هم به قرآن استناد می کردند و آن را قبول داشتند! بنابراین کتاب و سنت به تنهایی نمی تواند موجب اتحاد مسلمین باشد!»

باید دانست که پندارهای باطل و اعمال زشت خوارج هرگز مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) نبود و هرگز آنان تسلیم حکم خدا و رسول (ص) نبودند. آنان متعصبینی بودند که عقاید باطل خود را به قرآن تحمیل می کردند و برداشت غلطی از آیات قرآنی داشتند لذا امام علی (ع) در پاسخ به شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ.» آنان فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ.» یعنی: «سخن حقی بر زبان می آورند ولی اراده باطلی از آن دارند و در محاجه با آنان به قرآن و سنت استناد فرمودند و دلیل قرآنی برایشان آوردند ولی همانطور که در ابتدای این مقدمه عرض شد هر کسی شایستگی و لیاقت هدایت را ندارد و خداوند بر دل های معاندان و لجوجان مهر زده و هرگز حقیقت را درک نخواهند کرد.

در پاسخ دوستان

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» (نساء: ۰۶ و ۱۰۷)

«به راستی ما بر تو کتاب را به حق نازل کردیم تا اینکه بین مردم با آنچه خدا به تو نمایانده حکم کنی؛ پس مدافع خائنین مباش و از خدا آمرزش خواه که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

برادران عزیز: شما به شأن نزولی که در تفسیر «بیان معانی در کلام ربانی» ذیل آیه فوق آمده، اشکال کرده و نوشته‌اید: «تعمانی در تفسیر خود با ذکر سلسله سند تا آنجا که به امام صادق(ع) می‌رسد، از قول امام صادق(ع) از امیرالمؤمنین(ع) شأن نزولی را آورده که سه نفر منافق (بشر، بشیر و میس) از خانه یکی از أنصار، اشیائی را دزدیده و آن را به یک مسلمان صالح و شجاع و فقیری نسبت می‌دهند... برادرزاده آن مسلمان مال باخته نزد رسول خدا(ص) رفته و اعمال سوء آن برادران منافق را به پیامبر(ص) می‌گوید و در مقابل افراد قبیله آن افراد بدکردار، خدمت پیامبر(ص) آمده و از آن جمع، فردی بلیغ و سخنور به حمایت از آن سه برادر منافق شروع به سخن نموده و ادعا می‌کند که برادرزاده آن مسلمان مال باخته، به آن سه برادر تهمت دزدی زده است... پیامبر به نماینده آن قبیله فرمود: «إِنَّ كَانَ مَا قُلْتَهُ حَقًّا، فَيَسُّ مَا صَنَعَ.» یعنی: «اگر آنچه که تو گفتی حق باشد، آن فرد کار بدی انجام داده است.» برادرزاده آن مسلمان مال باخته از این موضوع غمگین و ناراحت می‌گردد و بعد از آن آیات مورد نظر نازل می‌شود.»

اولاً به نظر ما فهم و درک معانی آیات نباید منوط و موکول به دانستن شأن نزول باشد؛ زیرا در این صورت شأن نزول‌های مختلف ممکن است انسان را از معنای حقیقی آیه منحرف و گمراه نموده و به جای رفع اختلاف، ایجاد اختلاف نماید؛ مگر اینکه شأن نزول، مطابق با نص و ظاهر قرآن بوده و در راستای آن باشد که

در این صورت در بالا بردن اطلاعات ما کمک می‌کند. خلاصه اینکه عدم اطلاع از شأن نزول، آیه را معطل نمی‌گذارد.

ثانیاً اینکه مرقوم داشته‌اید شأن نزول مورد نظر شما از تفسیر نعمانی، سلسله سندش به حضرت امام صادق(ع) می‌رسد، صحیح نیست. اینجانب شما را به مراجعه مجدد به آن تفسیر دعوت می‌کنم تا ملاحظه نمایید که شأن نزول مذکور در آن تفسیر، بدون سند ذکر شده است.

ثالثاً شأن نزولی که مفسر بزرگ شیعه، یعنی شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» و نیز علامه طباطبائی در «المیزان» آورده، با شأن نزول مورد نظر شما تفاوت دارد.

در مجمع البیان آمده است: «وقتی فرد مال باخته «رفاعة بن زید»، موضوع را به برادرزاده اش «قتاده بن نعمان» که از بدریون بوده است، گفت، او (قتاده) بعد از تجسس و تحقیق نزد رسول خدا(ص) آمد و جریان سرقت را از منزل عمویش به آن حضرت عرض کرد و رسول خدا(ص) فرمود: «أَنْظُرْ فِي شَأْنِكُمْ». در این میان «اسیر بن عروة» که از خویشان آن گروه منافق بود، وقتی این را شنید گروهی را جمع کرد و نزد رسول خدا(ص) شتافت و به آن حضرت گفت: «قتاده و عمویش به خانواده محترم و با حسب و نسب ما تهمت دزدی زده و... و برگشت و سپس وقتی که قتاده نزد رسول خدا(ص) آمد تا با او صحبت کند، رسول خدا(ص) از او روی گرداند و مانع صحبتش شد و فرمود: «به اهل بیت با حسب و نسبی تهمت زشتی زدی و چیزی می‌گویی که سزاوار نیست»؟؟؟(و در تفسیر المیزان به نقل از تفسیر قمی اضافه کرده است که: «... وَ عَاتِبَهُ شَدِيداً فَأَعْتَمَ قِتَادَةُ مِنْ ذَلِكَ.» یعنی: (... و پیامبر(ص) او را شدیداً مورد عتاب قرار داد و قتاده از این موضوع غمگین شد.) سپس قتاده از نزد رسول خدا(ص) برخاست و به سوی عمویش برگشت و گفت: کاش مرده بودم و با رسول خدا(ص) صحبت نمی‌کردم که به من چیزی گفت که دوست نداشتم و عمویش رفاعه(فرد مال باخته) گفت: «أَلَلْنَا الْمُسْتَعَانَ.» یعنی: «باید از خدا کمک خواست.» و سپس آیات مذکور نازل شد. وقتی خبر به سر دسته آن

مناققان (بشر یا بشیر) رسید که آیاتی درباره او نازل شده، به مکه گریخت و به مشرکین پیوست.

ضمناً شیخ طبرسی شأن نزول دیگری نیز آورده که: «آن مناققان، دزدی را به یک فرد یهودی نسبت دادند و همراه با آن فرد یهودی نزد رسول خدا (ص) به شکایت آمدند... رسول خدا (ص) تصمیم گرفت که یهودی را کیفر نماید، آنگاه آیه شریفه نازل شد.»

در تفسیر «المیزان» شأن نزول دیگری آمده که: «مردی، زرهی را دزدیده و این عمل را به یک فرد یهودی نسبت داد. فرد یهودی به پیامبر (ص) عرض کرد: «یا ابا القاسم به خدا قسم من آن را ندزدیده‌ام و به من تهمت زده شده است.» همسایگان مرد سارق از او حمایت کرده و دزدی را به یهودی نسبت دادند و گفتند: «این فرد یهودی پلید، به خدا و بر آنچه تو آوردی کفر می‌ورزد.» تا اینکه رسول خدا (ص) به آن مرد یهودی سخنانی را گفت و خداوند پیامبر (ص) را مورد عتاب قرار داد و فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ...»

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید شأن نزول نقل شده در تفاسیر علمای بزرگ شیعه همچون مجمع البیان طبرسی، المیزان علامه طباطبائی و تفسیر قمی نیز یکسان نمی‌باشد ولی در همه آن شأن نزول‌ها آنچه یکسان است، جنبه بشری پیامبر (ص) و تحت تأثیر قرار گرفتن آن حضرت است که موجب نزول وحی الهی و روشن شدن حقیقت می‌گردد و بدین صورت رسول خدا (ص) را مصون از خطا می‌دارد.

چنانچه بدون پیش فرض در آیات دقت شود نکات زیر جلب نظر می‌کند:
خطاب آیات به پیامبر (ص) است و به او می‌فرماید:
ما قرآن را به تو نازل کردیم.
تا بین مردم آن طور که خدا اراده داده حکم نمایی.
پس مدافع خائنین مباش. (اگر احتمال آن [و لو سهواً] نباشد ذکر آن، چه لزومی دارد؟)

از خدا طلب مغفرت کن (اگر حتی ترک اولی و اشتباهی صورت نگرفته یا به ذهن خطور نکرده [البته به سهواً، نه به عمد] چرا فرموده از خدا طلب مغفرت کن؟)

ضمناً در آیه ۱۱۳ نساء نیز می فرماید:

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلَوْكَ...» (و اگر

فضل خدا بر تو نبود، گروهی از آنان قصد داشتند تو را گمراه نمایند...)

فضل خدا همان نزول آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ می باشد که جلوی سوء نیت آن گروه منافق را گرفت. همان طور که در سوره شریفه اسراء می فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدَّتْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً...» (اسراء: ۷۴) (و اگر تو را استوار نمی داشتیم، نزدیک بود اندکی به آنها متمایل شوی... چنانچه بگویند: «آری، اگر لطف خدا شامل کسی نباشد، مسلماً گمراه شده و به بی راهه می افتد.» جواب این است که در آن صورت باید می فرمود: اگر لطف خدا نبود و ما تو را ثابت قدم نمی کردیم گمراه می شدی و کاملاً به آنها متمایل می گشتی، نه اینکه بفرماید: «اندکی» به آنها متمایل می شدی. (به قید اندکی توجه شود).

* * *

دوستان عزیز:

همان طور که حضوراً عرض کردم: شأن نزولی که شما در مورد آیه ۱۰۵ سوره نساء از تفسیر نعمانی نقل فرموده اید نیز تأیید می کند که رسول خدا (ص) علم «ما کان و ما یکون» نداشته زیرا طبق این روایت پیامبر (ص) به نماینده آن قبیله که با سخنوری و خرافاتی خواسته بود حق را ناحق جلوه دهد فرموده: «إِنْ كَانَ مَا قُلْتَهُ حَقًّا فَيُشَسِّ مَا صَنَعْتُ». یعنی: «اگر آنچه تو گفتی حق باشد آن فرد کار بدی انجام داده است.» برادرزاده آن مسلمان مال باخته از این موضوع غمگین و ناراحت می گردد و بعد از آن آیات مورد نظر نازل می شود. (تفسیر نعمانی، صفحه ۹۴-۹۲)

در اینجا سؤال این است: چرا رسول خدا (ص) جمله اش را با حرف شرط «اگر» شروع فرموده و چرا برادرزاده آن مسلمان مال باخته از این موضوع غمگین و

ناراحت شده است؟ چرا آن فرد منافق (نماینده قبیله) با سخنوری و حرافی خواسته بود حق را ناحق جلوه دهد؟

پاسخ این است: نه آن فرد مؤمن و نه آن منافق هیچ کدام معتقد نبودند که رسول خدا(ص) علم غیب دارد و گر نه، نه آن منافق جرأت سخنوری به ناحق را داشت و نه آن مؤمن از این موضوع غمگین و ناراحت می شد و همچنین رسول خدا(ص) نیز جمله ای نمی فرمود که موجب ناراحتی فرد مؤمن مدافع حق گردد و سپس آیات مورد نظر نازل شود و حقیقت را روشن سازد!

ولی شما دلائل اینجانب را نپذیرفتید و به عقیده خودتان مبنی بر علم غیب داشتن حضرت رسول اکرم(ص) اصرار داشتید. من به آیه شریفه ۱۸۸ سوره اعراف اشاره کردم که می فرماید: «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ...» اظهار داشتید: آری پیامبر خدا(ص) به طور مستقل و به طور ذاتی علم غیب نداشت ولی به تعلیم الهی چرا.

عرض کردم آیه می فرماید: «اگر علم غیب داشتیم خیر بسیار فراهم می آوردم و به من هیچ بدی و گزند نمی رسید...» یعنی حالا که می بینید بدی نیز به من می رسد بنابراین واضح است که من علم غیب ندارم. به عبارت «عَلَمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (نساء: ۱۱۳) استناد کردید و اظهار داشتید: به دلیل این آیه خداوند هر آنچه را که پیامبر(ص) نمی دانست و برای او مجهول بود به او تعلیم داده بنابراین پیامبر(ص) علم غیب داشته و همه چیز را می دانسته منتهی مأمور به استفاده از آن علم نبوده است.

اولاً به چه دلیل می گوید پیامبر خدا(ص) مأمور به استفاده از علمی که خداوند به او داده نبوده است؟! در حالی که آیه شریفه می فرماید: «بگو... اگر علم غیب داشتیم (و می دانستیم)... هیچ بدی و گزند به من نمی رسید.» یعنی از دانشم استفاده می کردم و مانع از رسیدن بدی به خود می شدم!

ثانیاً دانستن همه چیز و علم غیب داشتن با توقف انسان همراه است و انگیزه حرکت و تلاش در راه تکامل را از انسان می گیرد. پیامبر(ص) نیز اگر چه در درجه

اعلای تکامل بوده است اما به حکم مخلوق بودن در مسیر تکاملی به سوی بی‌نهایت حرکت می‌کند و عباداتش مقام او را بالاتر می‌برد همچنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ؛ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا.» (اسراء: ۷۹) (و بامی از شب را به خواندن نماز شب بیدار باش که این برای تو افزون است؛ باشد که خداوندت تو را به جایگاهی ستوده رساند) و نیز به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که: «قُلْ: رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا.» (طه: ۱۱۴) (بگو: خدایا مرا دانش افزای.»

ثالثاً همانطور که عرض کردم ترجمه و برداشت شما از آیه شریفه صحیح نمی‌باشد زیرا «مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ.» به معنی همه مجهولات عالم نیست. عین این عبارت در مورد مؤمنین نیز آمده است: «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.» (بقره: ۱۵۱) (و به شما آنچه را که نمی‌دانستید می‌آموزد.) و «عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.» (بقره: ۲۳۹) (به شما آنچه را که نمی‌دانستید آموخت) همچنین همین عبارت در مورد انسان به طور عام آمده است: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم.» (علق: ۵) (به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.)

اگر ترجمه و برداشت شما صحیح باشد آن وقت باید بگوییم همه مؤمنین مخاطب آیه ۱۵۱ و ۲۳۹ بقره همه چیز را می‌دانند و همچنین طبق آیه ۵ سوره علق هر انسانی عالم به غیب است!!

برادران عزیز به شما عرض کردم اگر همه چیز را و همه مجهولات را (همانطور که شما تصور داشتید) خداوند به پیامبر (ص) تعلیم داده است:

۱ - پس همان طور که قبلاً عرض شد چرا به او دستور می‌دهد که: «بگو: خدایا مرا دانش افزای.» «قُلْ: رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا.» (طه: ۱۱۴)؟

۲ - چرا در چند جای قرآن با کلمه «لَمْ» او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد؟ مانند: «... لَيْسَ أَذُنْتُ لَهُمْ...!» (توبه: ۴۳) (... چرا به آنان اجازه دادی...؟!) و یا «... لَيْسَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...!» (تحریم: ۱) (... چرا آنچه را خدا برای تو حلال کرده [بر خود] حرام می‌کنی؟!)

۳- چرا در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره کهف خطاب به پیامبر(ص) می فرماید: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ أذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ...» (و در باره هیچ چیز مگو فردا آن را انجام می دهم - مگر آنکه [اضافه کنی] اگر خدا بخواهد و چون فراموش کردی، خداوندت را به یاد آر...)

۴- چرا در آیه ۷۴ و ۷۵ سوره اسراء می فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ تَبَشِّرْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَكُنَّ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا - إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ...!!» (و اگر تو را ثابت قدم نمی کردیم نزدیک بود اندکی به آنها متمایل شوی - در آن صورت عذاب دو چندان زندگی و مرگ [دنیا و آخرت] را بر تو می چشاندیم...!!)

آری همه انبیای الهی تعلیم یافته از سوی خدای متعال بودند. خداوند همان گونه که پیامبر عظیم الشأن اسلام(ص) را به عنوان الگو و شاهد و اسوه برای مؤمنین معرفی می کند در مورد سایر پیامبران نیز می فرماید: «...فَسِيَّئُهُمْ أَقْتَدِيهِ...» (انعام: ۹۰) (...پس راه راست ایشان را پی گیر...) «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا...» (انبیاء: ۷۳) (و ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند...) و خصوصاً حضرت ابراهیم(ع) را نیز اسوه و الگو معرفی می کند ولی در عین حال «دانستن غیب» را از پیامبران گذشته نفی می کند و می فرماید در روز قیامت نیز تمام پیامبران اقرار خواهند کرد که خدایا فقط تو «عَلَامُ الْغُيُوبِ» هستی. (مائده: ۱۰۹) و حضرت عیسی(ع) نیز همین را اقرار خواهد کرد (مائده: ۱۱۶) و نیز خداوند می فرماید: «قُلْ: لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبُ إِلَّا اللَّهُ» (نمل: ۶۵) (بگو: هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمی داند جز الله) [نه مَلِكِ مَقْرَبِي وَ نَه نَبِيٍّ مَرْسَلِي].

برخی از افراد ممکن است چنین تصور نمایند که چگونه ممکن است چیزی را مردم عادی بدانند ولی پیامبر خدا(ص) که تعلیم یافته از سوی خداست و «رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ» بوده و اسوه و الگوی مؤمنین است و بشیر و نذیر و منذر و هدایتگر مردم بوده و به معراج رفته است؛ صاحب «خلق عظیم» است؛ شاهد و سراج منیر است؛ امان از عذاب است... و به قول حضرت علی(ع) «امام المتقين» است؛ از آن بی اطلاع

باشد؟! آیا این تحقیر پیامبر(ص) نیست؟!

در پاسخ به این گونه افراد باید گفت: دانستن هر چیزی برای انسان و پیامبر(ص) حُسن نیست. خداوند آنچه برای هدایت مردم لازم است به پیامبرش محمد مصطفی(ص) تعلیم داده است؛ نه هر چیزی را.

در سوره نمل طی آیات ۲۰ تا ۲۲ می فرماید: حضرت سلیمان(ع) گفت: «... چرا هُدُهد را نمی بینم؟... اگر دلیل روشنی بر غیبتش نیارود او را تنبیه کرده یا می کشم.» هُدُهد نیز می دانست که سلیمان نبی(ع) علم غیب ندارد لذا به او گفت: «به چیزی دست یافتم که تو به آن دست نیافتی.» حال آیا این مطلب می رساند که تعوذُ بِاللَّهِ هُدُهد مقامش از حضرت سلیمان(ع) بالاتر است؟!

اگر حضرت موسی(ع) علم غیب داشت وقتی از کوه طور برگشت و گوساله پرستی قوم خود را دید ریش برادرش هارون(ع) را نمی گرفت و نمی کشید که چرا جلوی گوساله پرستی شان را نگرفتی و او هم برگردد و بگوید: «ریشم را رها کن؛ ترسیدم بگویی: بین بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی.» و بگوید: «من وظیفه ام را انجام دادم تا حدی که نزدیک بود قوم، مرا بکشند.» (به آیات ۹۲ تا ۹۴ سوره طه و ۱۵۰ أعراف رجوع شود). در حالی که می دانیم حضرت موسی(ع) و حضرت هارون(ع) هر دو از پیامبران برگزیده خدا و تعلیم یافتگان الهی بودند. اگر حضرت نوح(ع) علم غیب داشت از خداوند در خواست نجات پسرش را نمی کرد که خداوند به او بفرماید: «فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.» (هود: ۴۶) (آنچه که بدان علم نداری در خواست نکن؛ من تو را نصیحت می کنم از اینکه از جاهلان باشی).

وقتی حضرت ابراهیم(ع) در مورد عذاب قوم لوط با خداوند مجادله می کرد خطاب می شود: «يا ابراهيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا؛ إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَ إِنهَمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرٌ مَزْدُودٍ.» (هود: ۷۶) (ای ابراهیم، از این [سخن] روی بگردان [و در گذر] که فرمان خدایت [در مورد عذاب قوم لوط] آمده و آنان را عذابی برگشت ناپذیر خواهد آمد.» و نیز همین حضرت ابراهیم(ع) فرشتگان خدا را نشناخت و برایشان

غذا آورد و وقتی دید غذا نمی‌خورند ترسید. (هود: ۷۰)

خداوند در سوره عَبَس (۱۰ تا ۵) (أَمَا أَنْ كَسَّ) بی‌نیازی جُست تو به او می‌پردازد؛ در حالی که اگر او پاکیزه نگردد وظیفه‌ای برگردن تو نیست ولی آن کس که با شتاب نزد تو آمد در حالی که خشیت [از خدا] داشت تو نسبت به او بی‌توجهی می‌کنی؟!)

اگر پیامبران علم غیب داشتند آن صحنه‌هایی که خداوند برای آزمایش پیامبران و ارتقاء معنوی و تکامل روحی آنان پیش آورده همه صحنه‌های نمایشی و بی‌اثر می‌شد. مثلاً اگر حضرت ابراهیم (ع) و حضرت اسماعیل (ع) می‌دانستند که پایان داستان قربانی به کجا می‌انجامد آن داستان دیگر چه پیامی می‌توانست داشته باشد؟! یا اگر بگوییم امام علی (ع) در شب هجرت پیامبر (ص) وقتی در بستر آن حضرت خوابید می‌دانست که جان سالم بدر می‌برد جز اینکه فداکاری و ایثار او را کم‌رنگ بلکه بی‌رنگ کرده باشیم چه اثر دیگری بر آن مترتب خواهد بود؟! (انصاف دهید کدام یک تحقیر است!؟)

نکته دیگری که شما یادآور شدید این بود که امام علی (ع) فرموده است: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي.» و این حکایت از آن دارد که آن حضرت همه چیز را می‌دانسته و گر نه چنین ادعایی نمی‌کرده است. به شما عرض کردم اگر معلمی سر کلاس درس به شاگردانش بگوید: «امروز جلسه آخر است. هر سؤال و اشکالی که دارید پرسید.» آیا او ادعای «علم ما کان و ما یکون و...» نموده است؟! مسلم است که در زمینه درس مورد نظرش چنین پیشنهادی کرده است. هیچکس به اندازه حضرت علی (ع) با پیامبر (ص) نبوده با آن همه استعداد و ایمان و تقوا؛ لذا بیش از همه از پیامبر (ص) آموخته و باید مردمی که کمتر آموخته‌اند و یا اصلاً پیامبر (ص) را ندیده‌اند، معارف و احکام دینی‌شان را در موارد مختلف از جمله در مورد سنت پیامبر (ص) از او پرسند و این به معنای ادعای دانستن غیب نمی‌باشد. به علاوه قبلاً هم اشاره کردم که همین امام همام (ع) در نامه‌ای به فرماندارش

منذر بن جارود می نویسد: «فَإِنَّ صَلَاحَ أُيُوبَ عَزَّتِي مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هُدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ.» (نهج البلاغه: نامه ۷۱) یعنی: «همانا شایستگی پدرت مرا نسبت به تو فریب داد»^(۱) و تصور کردم که تو نیز راه هدایت او را دنبال می کنی. آیا جملات فوق نشانگر علم به همه مجهولات عالم است؟! اگر بگوئید به اعتبار خودش نمی دانسته ولی به اعتبار الهی می دانسته جواب خواهید شنید در این صورت دیگر نوشتن عبارت «مرا فریب داد» و «تصور کردم» معنایی نداشت و اگر بگوئید می دانسته ولی مأمور نبوده از آن علم و آگاهی استفاده کند پاسخ این است که این سخن عاقلانه به نظر نمی رسد. اگر بگوئید حضرت نمی توانسته قصاص قبل از جنایت بکند در این صورت پاسخ این است که اینجانب هم منظورم این نبود که قصاص قبل از جنایت کند بلکه می توانست فرد شایسته تری را انتخاب کند.

همین امام بزرگوار (ع) در نامه دیگری (نهج البلاغه: نامه ۴۰) به یکی دیگر از کارگزارانش نوشته است: «فَقَدْ بَلَّغَنِي عَنْكَ أَمْرًا؛ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْحَطْتَ رَبَّكَ وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ.» یعنی: «از تو به من خبری رسیده؛ اگر آن را انجام داده باشی خداوندت را به خشم آورده و امامت را نافرمانی نموده ای...» با این که خبر به حضرت رسیده، باز می فرماید: «اگر مرتکب شده باشی!»

برادران عزیز: تا کی می خواهیم تصورات خودمان را به اسلام و پیامبر (ص) و امام (ع) نسبت دهیم؟!

البته نکات دیگری نیز بین ما مطرح شد. از جمله این که در مورد آیه شریفه: «عَفَى اللَّهُ عَنْكَ؛ لِمَ أَذْنُتَ لَهُمْ؟» اظهار داشتید: اگر چه ظاهراً خطاب

۱ - بعد از ترجمه عبارت فوق از نهج البلاغه به نظر رسید که دوستان مخالف ما احتمالاً همین یک کلمه را گرفته و زیر آن خط کشیده و علم خواهند کرد که: نویسنده، امام علی (ع) را یک فرد ساده و عامی و تحت تأثیر دیگران تصور کرده و او را خطاکار و فریب خورده معرفی نموده؛ ای مردم ببینید اینها چه ترفند و شیطنتی به کار می برند!! خواستم «فریب داده» را به «مغرور کرده» برگردانم، ولی دیدم که فیض الاسلام نیز همین گونه ترجمه کرده است!!!

به پیامبر(ص) است ولی در حقیقت عتاب به منافقین است نه پیامبر(ص)؛ زیرا در آیه ۴۶ سوره توبه فرموده است: «... وَ لٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ اٰتِبَاعَهُمْ فَتُبَّطُّهُمْ وَ قَبِلَ اَقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِيْنَ.» (...و لیکن خداوند انگیخته و بسیج شدن آنان را ناپسند داشت و آنها را [از بیرون شدن] باز داشت و گفته شد که با نشستگان بنشینید.) وقتی خداوند خودش نمی‌خواسته و از شرکت آنها در جنگ بیزار بوده و خودش آنها را باز داشته چگونه به پیامبر(ص) عتاب کند که چرا به آنها اجازه عدم حضور در جنگ را دادی؟! اما پاسخ اظهارات فوق: در آیه شریفه ۴۳ سوره توبه بیشتر دقت کنیم که می‌فرماید: «عَفَى اللّٰهُ عَنْكَ؛ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ؟ حَتّٰى يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ اَلْكَافِبِيْنَ.» (خداوند از تو در گذرد؛ چرا به آنها اجازه [معافیت از جنگ] دادی؟ تا اینکه راستگويان بر تو آشکار می‌شدند و دروغگويان را می‌شناختی.) یعنی این که: نباید بدون بررسی دلائلشان به آنها اجازه معافیت از جنگ می‌دادی تا آنهایی که دروغگو و منافق بودند شناخته می‌شدند زیرا آنها اصلاً قصد خروج نداشتند و اگر هم اجازه نمی‌دادی، نمی‌آمدند و رسوا می‌گشتند و نفرموده است: «آنها باید حتماً به جنگ می‌آمدند و تو چرا با اجازه دادنت مانع به جنگ آمدن آنها شدی؟» که با آیه ۴۶ سوره توبه در تضاد باشد و اتفاقاً آیه ۴۶ سوره توبه نیز درست در تأیید همین مطلب است که می‌فرماید: «وَ لَوْ اَرَادُوا اَلْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهٗ عُدَّةً وَ لٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ اٰتِبَاعَهُمْ فَتُبَّطُّهُمْ وَ قَبِلَ اَقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِيْنَ.» (و اگر اراده خروج داشتند ساز و برگ آماده می‌ساختند [اجازه خروج بهانه بود. آنها اصلاً نمی‌خواستند در جنگ شرکت کنند] و لیکن خداوند از بسیج شدن و آمدن آنها کراهت داشت و آنها را [از شرکت در جنگ] باز داشت و به آنها گفته شد که با نشستگان بنشینید.)

یعنی این که این عدم توفیق که نتیجه و بازتاب اعمال منافقانه آنان بود، یک قانون و سنت الهی است. لذا خداوند متعال آن را به خود نسبت داده؛ کما این که در جاهای مختلف اضلال گمراهان را که نتیجه اعمالشان است به خود نسبت می‌دهد. خلاصه این که: خداوند متعال نفرموده که: «چرا به آنها اجازه معافیت از جنگ دادی؟» و از طرفی بفرماید: «من خود دوست نداشتم آنها در جنگ شرکت کنند.»

بلکه فرموده است: «چرا به آنها اجازه دادی؟ باید اجازه نمی دادی تا شناخته شده و رسوا می شدند؛ زیرا آنها نمی خواستند در جنگ شرکت کنند و این عدم توفیقشان هم خواست خدا بود.» شرکتشان در جنگ نه تنها سودی نداشت بلکه موجب فتنه و فساد نیز می شد.» (مضمون آیه ۴۷ سوره توبه)

* * *

آیا وقت آن نرسیده که یهودیان به جای تعصب نسبت به موسی (ع) و پیروی از فرعون، پیرو حضرت موسی (ع) باشند؟

آیا وقت آن نرسیده که مسیحیان به خود آمده و از غلّو درباره عیسی (ع) خودداری کرده و به جای پیروی از امپراطور، پیرو واقعی عیسی بن مریم (ع) باشند؟!

آیا وقت آن فرا نرسیده که مسلمین اختلافات خود را کنار نهاده و تسلیم کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) باشند و به جای پیروی اسمی از شخصیت های بزرگ، عملاً در راه آنان گام بردارند؟

و به قول خداوند متعال: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ...!» (حدید: ۱۶) (آیا هنگام آن نرسیده که دل های مؤمنین در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده خاشع و خاضع گردد؟! ...)

آیا وقت آن نرسیده که مسلمین از تهمت زدن به یکدیگر (بر اساس روایتی بی اساس و ضد قرآن) دست بردارند و به این سخن خداوند متعال که می فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا؛ اِعْدِلُوا؛ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ.» (مائدة: ۸) (و دشمنی با قومی شما را به بی عدالتی [در مورد آنان] وادار نکند؛ [در هر حال] عادل باشید [که] آن به تقوا نزدیک تر است.) گوش دل فرا دهند و عمل کنند؟

آیا این سخن خداوند متعال که می فرماید: «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ.» (در دینتان غلّو و زیاده روی نکنید) فقط برای غیر مسلمانان است؟! آیا فکر نمی کنید غلّو و زیاده روی در مورد پیامبران و شخصیت های دینی و فوق بشر معرفی کردن آنان

حداقل یکی از علّت‌هایش این بوده که خود را بالاتر و برتر از دیگران جلوه دهند و مردم را به اطاعت کورکورانه خود وا دارند؟!!

بهاغه مخالفین پیامبران این نبوده که او بشر است و خطا می‌کند بلکه می‌گفتند: بشر است و نیازمند و برای رفع نیاز خود غذا می‌خورد؛ راه می‌رود؛ چرا گنجی ندارد؟ چرا باغی ندارد؟ (اشاره به آیات ۷ و ۸ سوره فرقان) و خداوند در آیه ۲۰ سوره فرقان به شبهه آنان پاسخ می‌دهد: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...» (و ما پیش از تو هیچ رسولی را نفرستادیم مگر این که آنها هم غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند). آنها هم فوق بشر نبودند. همه جا حضور نداشتند. آنها هم نیازمند بودند. نه مَلَك بودند و نه صفات الهی داشتند. اما بهاغه‌گیران (آگاهانه) و عوام به تحریک آنان و به طور ناآگاهانه انتظار داشتند: پیامبر فوق بشر باشد. نیازمند نباشد. همه چیز را بدانند. هر کاری از او بر آید و چون می‌دیدند غیر از این است ایمان نمی‌آوردند ولی همان‌ها بعد از پیامبران به آنها ایمان می‌آوردند البته نه آن پیامبران بلکه شخصیت‌های ساخته ذهن خودشان و با آن خصوصیات که خودشان می‌خواستند.

پذیرفتن مقامات الهی انبیاء و فضائل والای آن بزرگواران بدین معنی نیست که به آنها صفات الهی را نسبت دهیم و آنها را «حَاضِرٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ» و «عَارِفٌ بِمَا فِي الْأَضْمَائِرِ» و ... بدانیم! و هر کس که پذیرفت زود چماق تکفیر و تفسیق برکشیده بگویم: «این یک ترفند و شیطنت قدیمی است. این انکار فضائل و مقامات انبیاء است؛ آن هم برای این که خطاهای خودشان را ناچیز شمرده و اعمال زشت خویش را توجیه کنند!!»

آیا این است روش تحقیق و نقد علمی؟!!

« وَ السَّلَامُ عَلَيْنِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى .
اللَّهُمَّ وَقَفْنَا بِالْعَمَلِ بِكِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ (ص).
الْعَبْدُ السَّاجِدُ إِلَيْكَ رَحْمَةً أَلْسَنَهُ وَ غُفْرَانَهُ
رَهْمًا »

آیا وقت آن نرسیده که یهودیان به جای تعصب نسبت
به موسی(ع) و پیروی از فرعون، پیرو حضرت موسی(ع)
باشند؟

آیا وقت آن نرسیده که مسیحیان به خود آمده و از غلو
درباره عیسی(ع) خودداری کرده و به جای پیروی از
امپراطور، پیرو واقعی عیسی بن مریم(ع) باشند؟!

آیا وقت آن فرا نرسیده که مسلمین اختلافات خود را
کنار نهاده و تسلیم کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) باشند و
به جای پیروی اسمی از شخصیت‌های بزرگ، عملاً در راه
آنان گام بردارند؟

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**